

## ترانه‌های زندان

گویند ترانه‌سرایان، موسیقی دانان و میگساران همه در آتش جهنم میسوزند. من اما ترجیح میدهم که همدم میگساران باشم تا همراه غمگساران. اگر جسمم در آتش میسوزد اما روحم با نوای دلنواز و فرحبخش موسیقی به پرواز در آید که لذت روح دلچسب و جاودانه باشد.

دوران کوتاهی پیش از انقلاب سال پنجاه و هفت را میتوان زمان شکوفایی هنر و موسیقی در ایران دانست. در آن زمان افراد شایسته‌ای توانسته بودند هنر ایران را به درجه‌ای از رشد برسانند که تا به امروز مورد توجه مردم قرار گرفته است. به گواه تاریخ، ایرانیان همواره ملتی شاد بوده‌اند و موسیقی و رقص و پایکوبی را در دوره‌های مختلف تاریخی پرورش داده‌اند. گویا نیچه گفته بود که اگر می‌خواهید ملتی را از بین ببرید موسیقی‌اش را از آنها بگیرید. با هجوم اسلامگرایان در پایان دوره ساسانی موسیقی و هنر ایرانیان به نابودی و نیستی کشیده شد.

در ابتدای دهه شصت بدبختانه یک جو ضد هنری در جامعه برقرار بود. این جوی بود که هزار و چهارصد سال بر روی آن سرمایه‌گذاری شده بود. در اوایل انقلاب ترانه‌خوانی نه تنها نزد رژیم اسلامی بلکه نزد بعضی از زندانیان سیاسی نکوهیده بود. لذا در آن زمان یک تمایل توأم با شک نسبت به موسیقی بوجود آمده بود. جو زندان چنان است که هر ترانه‌ای را نمیتوان سر داد. ای بسا با زمزمه ترانه‌ای که جوازش صادر نشده بود مورد انتقاد هم‌زمانت قرار میگرفتی. یعنی همواره باید علائق خود را کتمان میکردی. تازه اگر بر تو رحم میکردند واژ لمپن نثار شما نمی‌شد. این جو و اتمسفر ضد فرهنگی و ضد هنری در آغاز سال ۶۰ نه تنها در بین زندانیان مذهبی بلکه در میان زندانیان غیر مذهبی و الترا چپ نیز معمول بود. در سالهای بعدی این تابو تا حدودی در زندانها شکسته و یا حداقل بیرنگ شده بود.

با وجود جو خفقان و ضدیت اسلام با هنر و ترانه و شعر، زندانیان گهگاهی ترانه‌هایی از خوانندگان معروف آن زمان را زمزمه میکردند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره میکنم. ترانه «الهی ناز» که استاد بنان آنرا خوانده و از کارهای استاد روح الله خالقی است در زندانها زمزمه میشد. ترانه دیگری از آقای بنان بنام کاروان «با ما بودی، بی ما رفتی، چه برگ گل به کجا رفتی» در زندانهای رژیم مدام شنیده میشد. از ترانه‌های دیگری که در زندان زمزمه میشد، یکی هم ترانه «سرگشته» (تو ای پری کجایی) از آقای حسین قوامی و شعری از استاد امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) که از کارهای استاد همایون خرم است در بندهای زندان خوانده میشد. گاهی هم ترانه‌ی «آتش کاروان» از خانم دلکش، سروده آقای بیژن ترقی که از ساخته‌های استاد علی تجویدی بود نیز شنیده میشد. ترانه‌های زیبای دیگری در زندانها زمزمه میشد، مانند «غوغای ستارگان» (مشب در سر شوری دارم) با صدای پروین که از کارهای بیاد ماندنی استاد همایون خرم بود. من این ترانه را در زندان قزلحصار بکرات شنیده‌ام. ترانه «شمع شبانه» از داریوش رفیعی را زندانیان بسیار دوست داشتند. در آن سالها من همیشه فکر میکردم که این ترانه از آقای بنان است. اما بعدها متوجه شدم که شعر زیبای آن ترانه را آقای معینی کرمانشاهی سروده و از ساخته‌های استاد مجید وفادار است. برآستی چرا بیشتر ترانه‌های ماندگار از ساخته‌های آقای مجید وفادار هستند؟ گاهی بعضی از ترانه‌ها بشکل

دسته جمعی خوانده میشدند. شاید ترانه «مرا ببوس» با صدای زنده یاد استاد حسن گلنراقی که شعر آن از استاد حیدر رقایی است و با همکاری بزرگانی چون پرویز یاحقی و مجید وفادار میسر شده بود، بیشتر از ترانه‌های دیگر زمزمه میشد.

ترانه «مرا ببوس برای آخرین بار ... که میروم بسوی سرنوشت ... گذشته از جان، باید بگذشت از طوفانها» در شکنجه‌گاهها، در میدانهای تیر، بر سر دارها، در سیاهچالهای زندان و در سلولهای انفرادی زمزمه ستمدیدگان شده بود. در تاریخ موسیقی ملتها، گاه یک ترانه در فرهنگ آن ملت جاودانه میماند. براساس هنرِ خلاقیت یا خلاقیت هنری گاهی قابل پیش بینی نیست، برای نمونه آقای حیدر رقایی را بعنوان یک شاعر حرفه‌ای نمیشناسیم و جالب اینکه زنده یاد حسن گلنراقی که هرگز خواننده نبود، او فقط یک ترانه خواند و اینچنین جاودانه بماند.

استاد فریدون مشیری بیاد استاد حسن گل نراقی چنین می‌گوید:

در همه عالم کسی بیاد ندارد      نغمه سرایی که یک ترانه بخواند

تنها با یک ترانه در همه عمر      نامش این گونه جاودانه بماند

بی‌گمان تا دیکتاتوری و زندان و شکنجه هست، صدای زنده یاد حسن گل نراقی زمزمه شکنجه دیدگان میشود. در آن زمان چنین تصور میشد که این ترانه بیاد سرهنگ سیامک از اعضای سازمان توده سروده شده است ولی بعدها مشخص شد که آن تنها یک ترانه عاشقانه بوده که آقای حیدر رقایی «هاله» برای دوست دخترش سروده بود. سروده‌های دیگری هم بوسیله افراد هوادار زمزمه میشد که بیشتر سرودهای سازمانی بودند. در روز نوزده بهمن ماه که مصادف با روز سیاهکل و هم روزی بود که چند تن از اعضای مجاهدین از جمله موسی خیابانی جان باخته بودند، زندانیان گرد هم می‌آمدند و سرودهای گوناگون میخواندند.

در آن زمان من هرگز زمزمه سرود «ای ایران» را در زندان از کسی نشنیدم ولی بعدها این سرود نیز بسیار خوانده شد. سرود بیاد ماندنی «ای ایران» را دکتر حسین گل گلاب سروده، استاد خالقی آهنگ آنرا ساخته و با صدای دلنشین زنده یاد بنان خوانده شده است. هر گاه که ایران زیر سلطه فرهنگ خارجی، فرهنگ جهل قرار گرفته، سرود «ای ایران» مردم را تسلی داده است. جالب اینکه دکتر حسین گل گلاب هرگز یک شاعر حرفه‌ای نبود. او که زورگویی یک سرباز بیگانه را در ایران می‌بیند با شتاب به استودیو استاد روح‌الله خالقی می‌رود و گریه‌کنان ماجرا را بازگو میکند و استاد بنان می‌آید و هر سه در شرایط بسیار حساسی سرود زیبای «ای ایران» را جاودانه ساختند.

در زندان کسی ترانه‌ای از خانم سوسن و آقای آغاسی را زمزمه نمی‌کرد، زیرا در مملکتی که آزادی‌های فردی دانسته نیست مارکزی و حتا توهین از آسانترین کارها میشود. آنها مارک خواننده کوچه و بازاری را بر پیشانی خود داشتند. در آن روزها چنین بود که اگر کسی هم صدای خانم سوسن را دوست میداشت باید آنرا پنهان میکرد. عجبا که درصد بالایی از جمعیت هر کشوری را افراد کوچه و بازاری تشکیل می‌دهند ولی از نظر روشنفکر مکتبی بی‌ارزش بودند. در آنزمان خفقان چنان بود که حتا شاعری بنام آقای منصور اوجی نمی‌توانست یک انتقاد کوچکی از رژیم شاه داشته باشد. او شعرش را با تیترا «این سوسن است که میخواند» منتشر می‌کند و در آنزمان آقای عباس

پهلوان سر دبیر مجله فردوسی نیز عکس سوسن را با شعری از آقای اوجی بچاپ میرساند. جالب اینکه این جریان در زمان حکومت امام زمان نبوده، بلکه در حکومت خفقان شاهنشاهی بوده است.

در چنین جو دیکتاتوری است که آقای حسن گل نراقی را بارها به بازجویی می‌برند که هدف از ترانه ادبی «مرا ببوس» چه بوده. آقای منصور اوجی برای یک انتقاد ساده به رژیم شاهنشاهی باید خود را در پشت عکس خانم سوسن قایم میکرد که منظورش هم خانم سوسن نبوده است. در این هنگام حتا کتاب چند برگه موش و گربه عبید زاکانی ممنوع شده بود زیرا که در یک بیت آن عبید به زیبایی واژه شاه گه خورده را به شعر می‌آورد: «گربه گفتا که شاه گه خورده، من نیایم برون ز کرمانا». پیرو این سیاست خفقانی است که از انتشار رساله امام خمینی که سرشار از خرافات است جلوگیری میشود. جوان ایرانی فکر میکرد که تمام علوم عالم در این رساله نوشته شده است، لذا با سماجت فراوان در جستجوی آن بود. آری چنین خفقانی ناآگاهی توده‌ها را بدنبال دارد و مولود نامبارک این ناآگاهی همان حکومت جهل ملایان است که امروز ملتی گرفتار آن شده است.

در دوران قبل از انقلاب رادیو نفت ملی که از آبادان برنامه پخش میکرد، روزهای یکشنبه را به برنامه گلها با صدای خانم حمیرا اختصاص داده بود. بی‌گمان خانم حمیرا صدای بسیار جذاب و دلنشینی دارد که چون بسیاری دیگر از خوانندگان در روند «مدرنیته خاموش» سهم بسزایی دارد. بسیاری از ترانه‌های خانم حمیرا را استاد بیژن ترقی سروده است. آقای بیژن ترقی یک ترانه سرای ساده‌ای نیست، او کلمات را چنان پشت سر هم، ساده و پر محتوا ردیف میکند که شاید کمتر ترانه‌سرایی توانسته چنین مهارتی از خود نشان دهد. هنگامیکه صدای خانم حمیرا و شعر آقای بیژن ترقی با ویولون استاد پرویز یاحقی همراه شود یک هارمونی تزکیه روح و لطافت قلب را به دنبال دارد. یکرز در زندان قزلحصار و هنگامیکه دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت با احتیاط ترانه‌هایی از خانم حمیرا را زمزمه میکردم، «پنجره ای بیباغ گل رو بدلم وا میشه» یا «نگهم ز جام چشمت می عاشقانه میزد» که در آن حال بعضی از بچه‌ها نیز با من همدم شده و این ترانه‌ها را با هم می‌خواندیم. عجبا چگونه در خفقان و شکنجه‌گاه شیخ، به ترنم نسیمی دل من ترانه میزد!

اگر به زندگی هنرمندان این میهن توجه کنید می‌بینید تمام آنها با مشکلات بسیار روبرو بوده‌اند. بخشی از زندگی خانم حمیرا را مرور میکردم، او از خانه‌اش فراری میشود و به خانه خانم هما میرافشار که او خود نیز هنرمند خوبی است پناه میبرد. عجبا که هنر از خانه باید بگریزد و بی‌هنری و روضه‌خوانی جانشین آن می‌شود.

هنرمندان بزرگی چون استاد علینقی وزیری، استاد ابولحسن صبا، استاد محجوبی، استاد تجویدی، استاد یاحقی، استاد بدیعی، استاد خرم، استاد ملک، استاد خالدی و استاد خالقی همه مطرب نامیده میشوند و بی‌مقدارند که باید از جامعه بگریزند و جا برای روضه‌خوانهای جاهل باز شود.

خانمها مرضیه، گوگوش، مهستی، هاید، الهه، آقایان ایرج، گلپا و بنان و... همه نزد ملایان یک مشت آوازه‌خوانهای ناچیزی هستند که با آوازه‌های مستهجن خود جامعه را به سوی بی بند و باری سوق داده‌اند. به زندگی خانمهایی چون قمرالملوک وزیری، روح انگیز، ملوک ضرابی و روحبخش نگاه کنید که چگونه خطر را بجان خریدند و بسوی هنر

رفتند. به زندگی خانم سوسن و مخالفت‌های خانواده‌اش بنگرید، حتا استاد گلنراقی نیز زمانی از پدرش میگریزد، چون ترانه‌ای خوانده است. ترانه سرایانی چون استاد نواب صفا، استاد رهی معیری، استاد معینی کرمانشاهی و استاد بیژن ترقی همه مارک شاعران بدسرشت خورده بودند.

براستی ما چگونه ملتی هستیم که قدر هنرمندانش را نمیداند و بدنال نماد جاهلیت در جزیره العرب میگردد. جالب اینکه ما در یک زمان با دو روح‌الله مواجه بودیم، یکی استاد روح‌الله خالقی است که با آهنگهای بی‌مانندش آرامش روح و لطافت روان را در جامعه نهادینه میکند و مبشر شادی و نشاط و عشق میشود. دیگری سید روح‌الله خمینی است که مروج خشونت، خرافات، جهل، خونریزی، شکنجه و نابودی انسانها میشود. این دو روح‌الله همیشه در یک تضاد عمیق آنتاگونیستی رو در روی هم ایستاده‌اند. جنگ دو روح‌الله در واقع یک جنگ سرد سنت و مدرنیته بود که سرانجام مدرنیته فدای سنتهای زشت جاهلیت گردید.

هنگامیکه خانم هاید در گذشت، بعضی از ما گفتیم که مهم نیست او یک سلطنت طلب است و هنگامیکه فریدون فرخزاد را کشتند گفتیم که او یک همجنس‌گرا است. فهم ما در چه حدی است که در عقاید و حتا در رختخواب دیگران دخالت می‌کردیم. چه کسی به اندازه آقای فرخزاد حق بگردن مدرنیته ایران دارد. باور کنید هنگامیکه سنت و مدرنیته را پیگیری میکردم متوجه شدم تمام این هنرمندان و خوانندگان بدون اینکه ادعای سیاسی داشته باشند فرهنگ ایران را رونق داده‌اند و با مشکلات فراوان در برابر سنتهای بازدارنده ایستاده‌اند. آنها کبوتران عشق و آزادی یک ملت بودند و در مدرنیته ایران نقش بسیار مهمی دارند.

ما هرگز فرصت قدردانی از هنرمندان و شومنی چون فریدون فرخزاد را نیافته‌ایم. مولوی و حافظ در برابر فلسفه تعبدی و بیهوده امام نجم‌الدین رازی و امام محمد غزالی ایستادند و این هنرمندان نیز در برابر هجوم مکتبیون و پیام آوران جهل قد برافراشتند.

یکی از شاهکارهای این دوره همان برنامه گل‌های رنگارنگ بود که استاد داود پیرنیا بنیانگذار آن بود. او را باید پایه-گذار برنامه‌های موسیقی «گل‌های رنگارنگ»، «گل‌های جاویدان»، «یک شاخه گل»، «گل‌های صحرایی» و «برگ سبز» دانست. هنگامیکه استاد پیرنیا به فکر رشد و ترقی ایران بود، دار و دسته‌های مخرب حوزوی به این فکر بودند که چگونه ایران را به یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای جهان تبدیل کنند. در زمانی که بیسوادی تحت سیطره ملایان بیداد میکرد، استاد پیرنیا توانست با اقدامات خود حدود پانصد شاعر و تعداد زیادی هنرمند را به مردم معرفی کند. جالب اینکه او حدود بیست و پنج شاعره «زن» را در برنامه گلها معرفی کرد. بیگمان او سنتهای بازدارنده را به کنار زده و راه مدرنیته در پیش گرفته تا به جامعه خسته و رنجور ایران رمقی تازه بخشد.

امروز اگر از تهرانی‌ها بپرسید که استاد روح‌الله خالقی، استاد پیرنیا و یا استاد ابولحسن صبا در کجا به خاک سپرده شده‌اند در جوابش می‌مانند، اما اگر بپرسید که مقبره ابن بابویه (شیخ صدوق) کجاست بیشتر آنها جواب را میدانند. ابن بابویه یا شیخ صدوق که پس از شیخ کلینی مقام دوم خرافه‌گویی و جهل را بخود اختصاص داده در کتاب «من لا یحضر الفقیه» از قول امام صادق می‌نویسد: «شخصی به امام (ع) عرض کرد، پدر و مادرم به فدایت وقتی در

منزل به مستراح میروم از خانه همسایه‌ام نوای موسیقی و آواز خوانی به گوشم میرسد و من گاهی برای آنکه صدای موسیقی آنها را بشنوم، نشستن در مستراح را طول می‌دهم. پس امام (ع) فرمود: ای مرد شنیدن موسیقی و خوانندگی را ترک کن. آن مرد گفت ای مولای من آخر من که به مجلس آنها نرفته‌ام، بلکه فقط صدای آوازی از آنها می‌شنوم. پس امام فرمود آیا گفتار خدای متعال در سوره اسری آیه ۱۷ را نخوانده‌ای همانا چشم و گوش و قلب نسبت به آن چیزی که کسب کرده‌اند مسئول هستند. آن مرد پس از شنیدن این آیه گفت بخدا این آیه از کتاب خدا را تاکنون از هیچ عرب و عجم نشنیده بودم و این عمل را تکرار نخواهم کرد. پس امام فرمودند برخیز و غسل کن زیرا بر گناه بزرگی مداومت می‌کردی».

با وجود موانعی که از طرف فقها و مجتهدین ایجاد میشد، نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه همگام و هم‌آهنگ هنر سینما و موسیقی بی توجه به فتوای ملایان رشد میکرد. در همین دوره در مصر ام‌کلثوم، فرید اطرش، عبدالحلیم حافظ و در لبنان خانم فیروز تا مدت‌ها بر موسیقی دنیای عرب تأثیر نهاده بودند. با به قدرت رسیدن ملایان بیکاره در ایران گور موسیقی نه تنها در این مملکت بلکه در خاورمیانه کنده شد. تا جایی که امروز خوانندگان زن را به مرگ تهدید میکنند.

گویا خانم پری زنگنه در مراسم یادبود استاد پرویز یاحقی به تلخی میگوید که باید ساز یاحقی را با او بخاک سپرد زیرا دیگر کسی نیست که این ساز را بنوازد. امروز ما هنرمندانمان را در قبرستان نا آگاهی خویش بگور سپرده‌ایم و سازهایمان را از روی نادانی شکسته‌ایم. روزگار غریبی است، باید ترانه را در پستوی خانه‌ها زمزمه کرد. اکنون که چاپ دوم این کتاب را تدارک می‌بینم، با نهایت تأسف خبردار شدم که استاد بیژن ترقی ترانه‌سرای بزرگی که تحولی شگرف در موسیقی و ترانه‌سرایی معاصر ایران به وجود آورد از میان ما پر کشید و به ابدیت پیوست. زمانه چقدر غمبار است و چه زشت و وارونه می‌چرخد. روزگاری «پنجره‌ای به باغ گل رو به دلم و همیشه» بوسیله استاد بیژن ترقی سروده شد و خانم حمیرا با صدای زیبایش وعده آن مائده‌ی زمینی را داده بود. امروز باید گفت بیژن آسوده بخواب که هنوز هم پنجره‌ای به پشم و جهل رو به دلم و همیشه.